

دو خرسِ مجاور

ما بنیانِ نشانه ایم،
بنیادِ نشانه!
که

هر چیزی را نشانه گذاری می کنیم
و این نشان ها
نشانمان می دهند
نشانه ها را

روح دو خرس مجاور

مازیار فلاح پور

مجموعه شعر

طرح جلد: مازیار فلاح پور

عکس: مازیار فلاح پور

چاپ اول: تیر ۱۳۸۷

نشر الکترونیک سایت ادبی عروض

تمام حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ است

شماره‌ی کتاب: (۲۰)

صندوق پستی: Info@Arooz.com


WWW.AROOZ.COM

۱


او روان گشته، روان
او روح دو خرس مجاور
به رد پای یکدگر، قلمرو همدگر
و اوج درختان
کاج دامنه

به رسوب یکی در میان
از همانجا که قلمرو دشت
چشم می اندازد به کوهپایه

۱




به این ترتیب
دو خرس
نه مجرای یکدگرند و نه وحشی
بل اعتبارند
به سرمای آغاز
که خوابِ مطمئن
دشت را به سر کشد

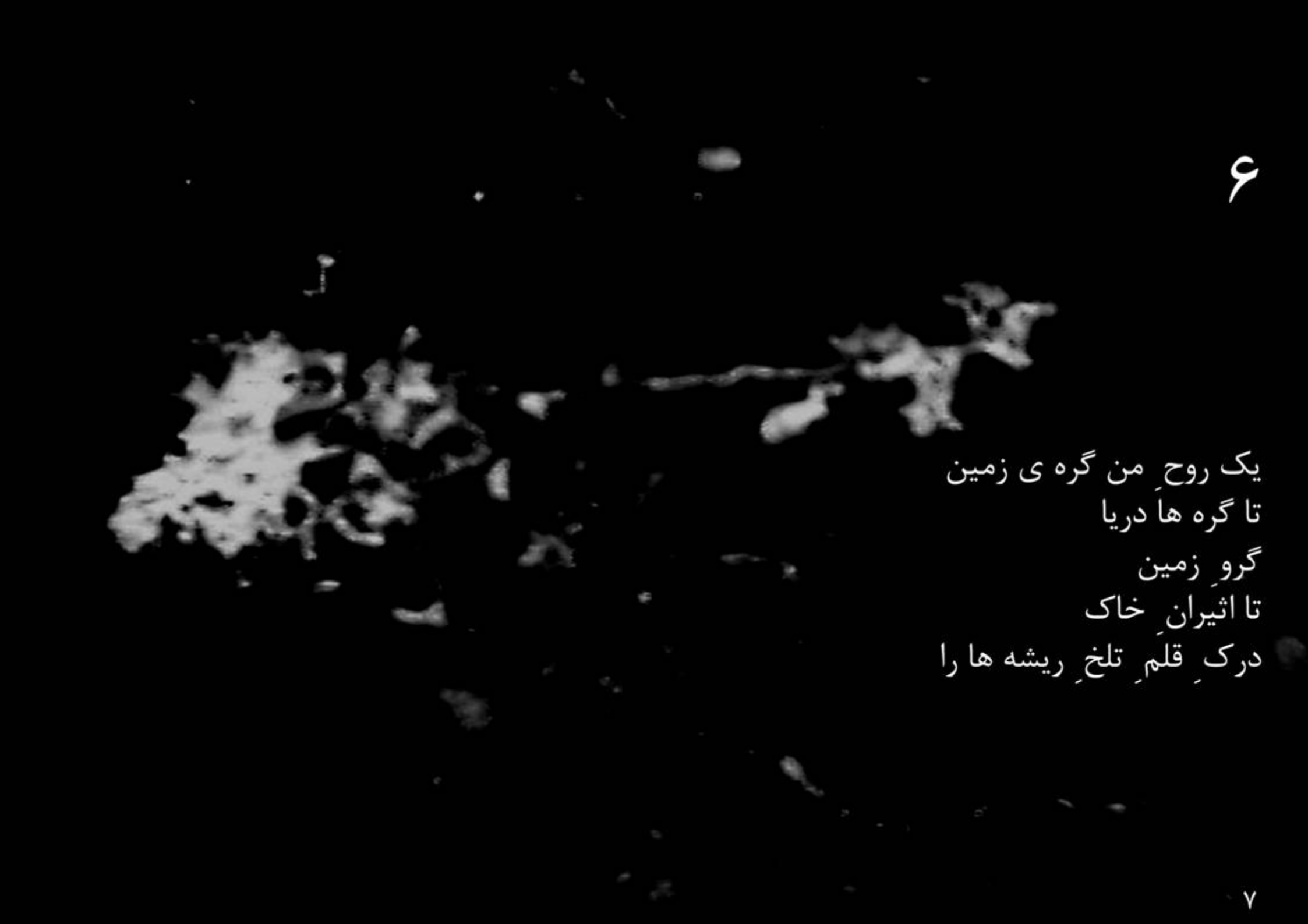


اینجا اثر است
اثر شروع من بر کاج
و ترس تو از کاج
نه دشت - نه کوه - نه کوهپایه و چشمه رود
هیچ !
از این به بعد
به زمین پایت
نچرخد زمین

محیطِ مقعر
به اعوجاج و کز گوشه هایش
کنج را می گیرد
و تپه ها به زیرِ خود نقب می زنند
آه تپه ها ،
آه ماهوری های یکسو!
چه تاقدیسی ازتان
به زمین
دهن کرده کج!



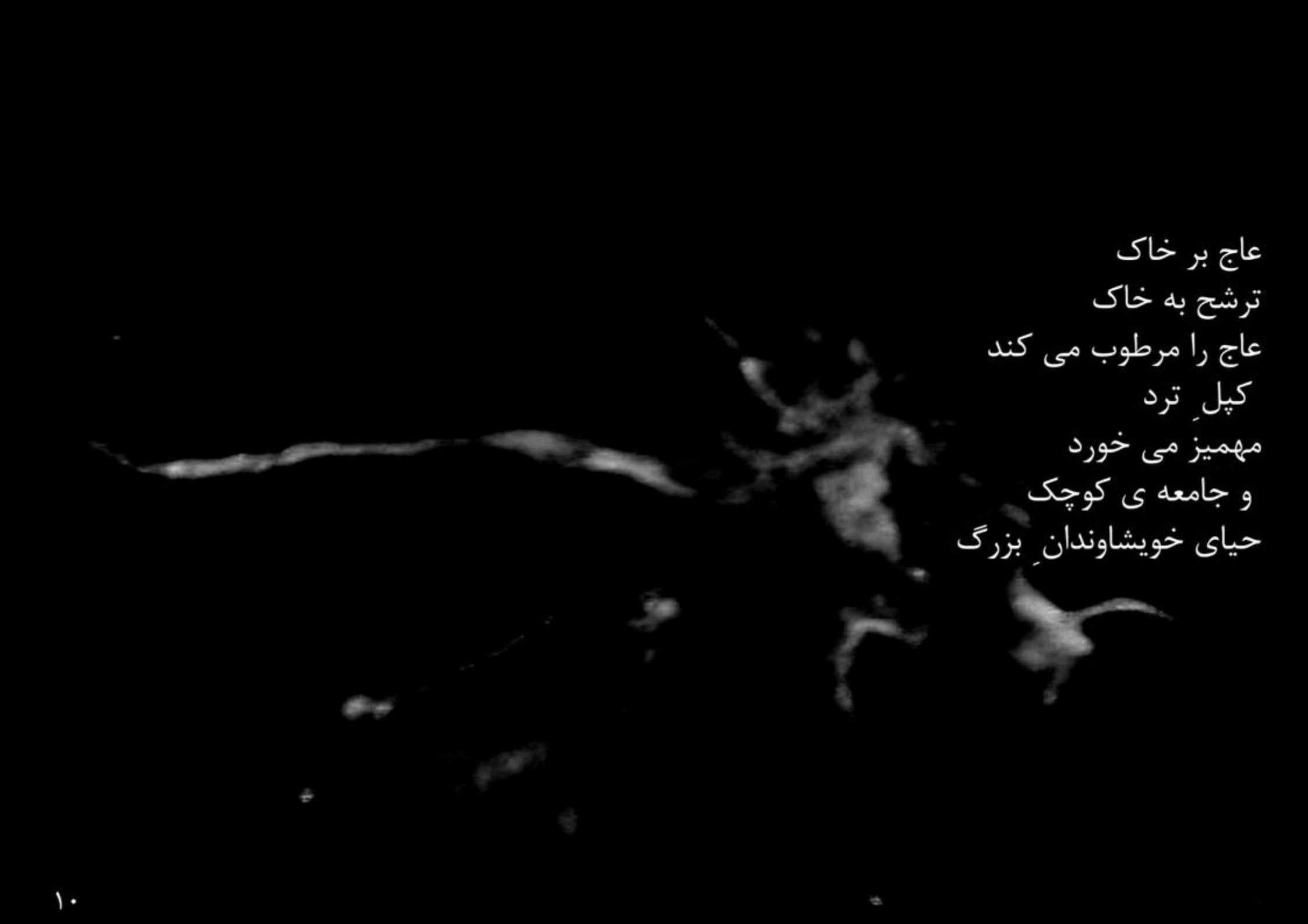
تو راست می گویی
بعضی اوقات انسان می شوم و نعله های زمین را
پا به بر فشرده دوال
به پایه هاشان رسیده بر
به! چه خداوندگاری لمیده اینجا!
با کپلی ترد و چاق
سوراخ سوراخ
ز نرینگی فرزندان آسمان
مرزهای خود را به قرینگی
- دشت و کوه -
ریش می جنبانند



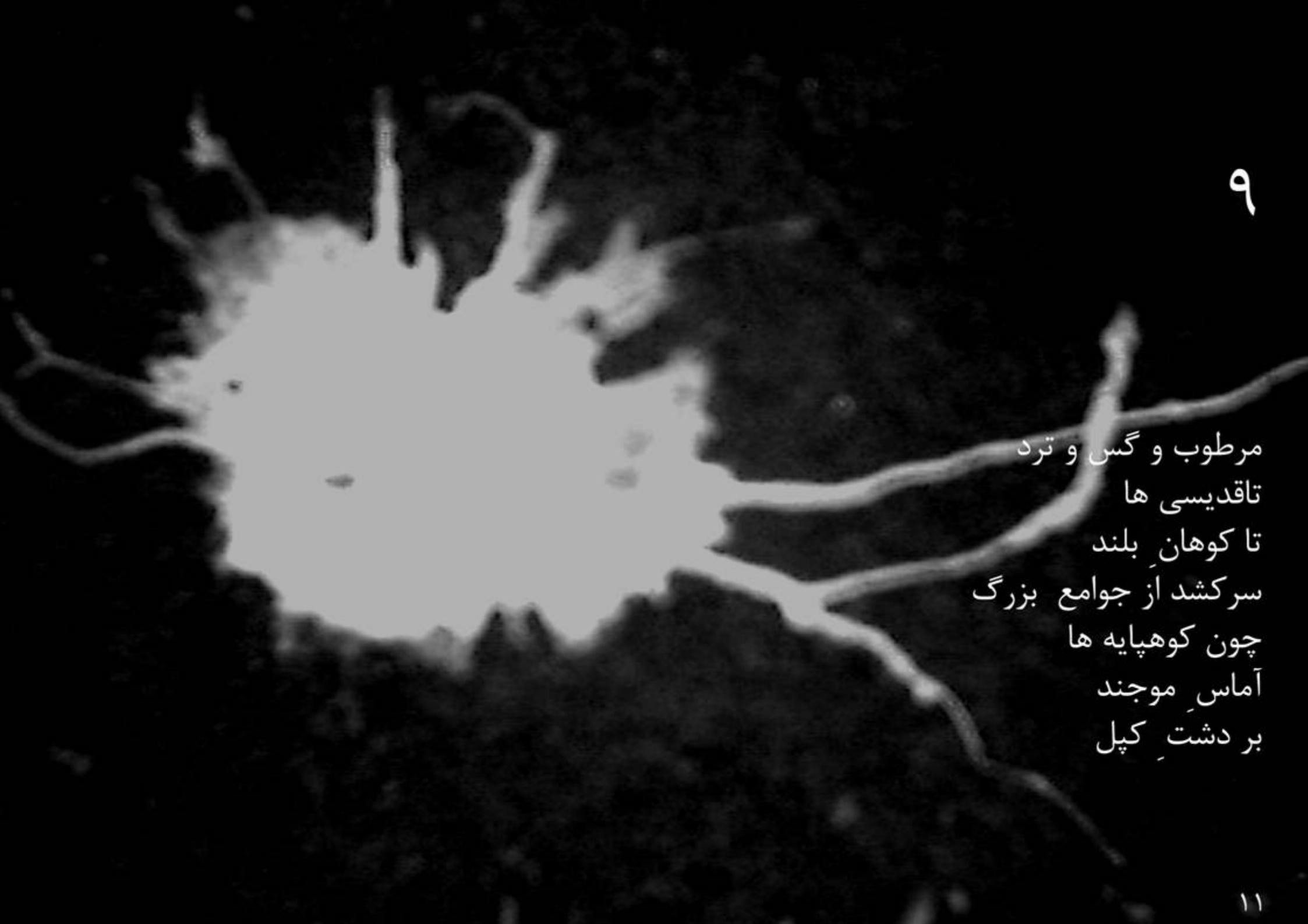
یک روح من گره ی زمین
تا گره ها دریا
گرو زمین
تا اثیران خاک
درک قلم تلخ ریشه ها را

دو پهلوان
 دو مماس
 دو زمین گردانِ پهنه
 به ردّ } زوزوزوزوزوزوزوزوزوزوزوزو
 طیِ مرزِ بو به کارگردانانِ شهوت
 نقب‌ها اما
 به زیر
 گسترش می روند
 خاک را

تو شخم می زنی و شیار می کشی
هر چه به رو
تلاش فساد می کند ،
به زیر ،
لذت ضعف می شوند
به رفع



عاج بر خاک
ترشح به خاک
عاج را مرطوب می کند
کیلِ ترد
مهمیز می خورد
و جامعه ی کوچک
حیای خویشاوندانِ بزرگ




مرطوب و گس و ترد
تاقدیسی ها
تا کوهان بلند
سرکشد از جوامع بزرگ
چون کوهپایه ها
آماس موجند
بر دشت کیل


هر آنجا
 که بر دشت می لغزد
 خاکستر ارواح
 پلا تینِ شرق
 به کیمیای آسمان
 - زرده طلایی - پس می اندازد
 تا به باختر آهنگر
 چشمه گلِ مغرب

می گسترد به موی
 می گسترد به رگ
 مقامِ هجوم
 به رشدِ غریب

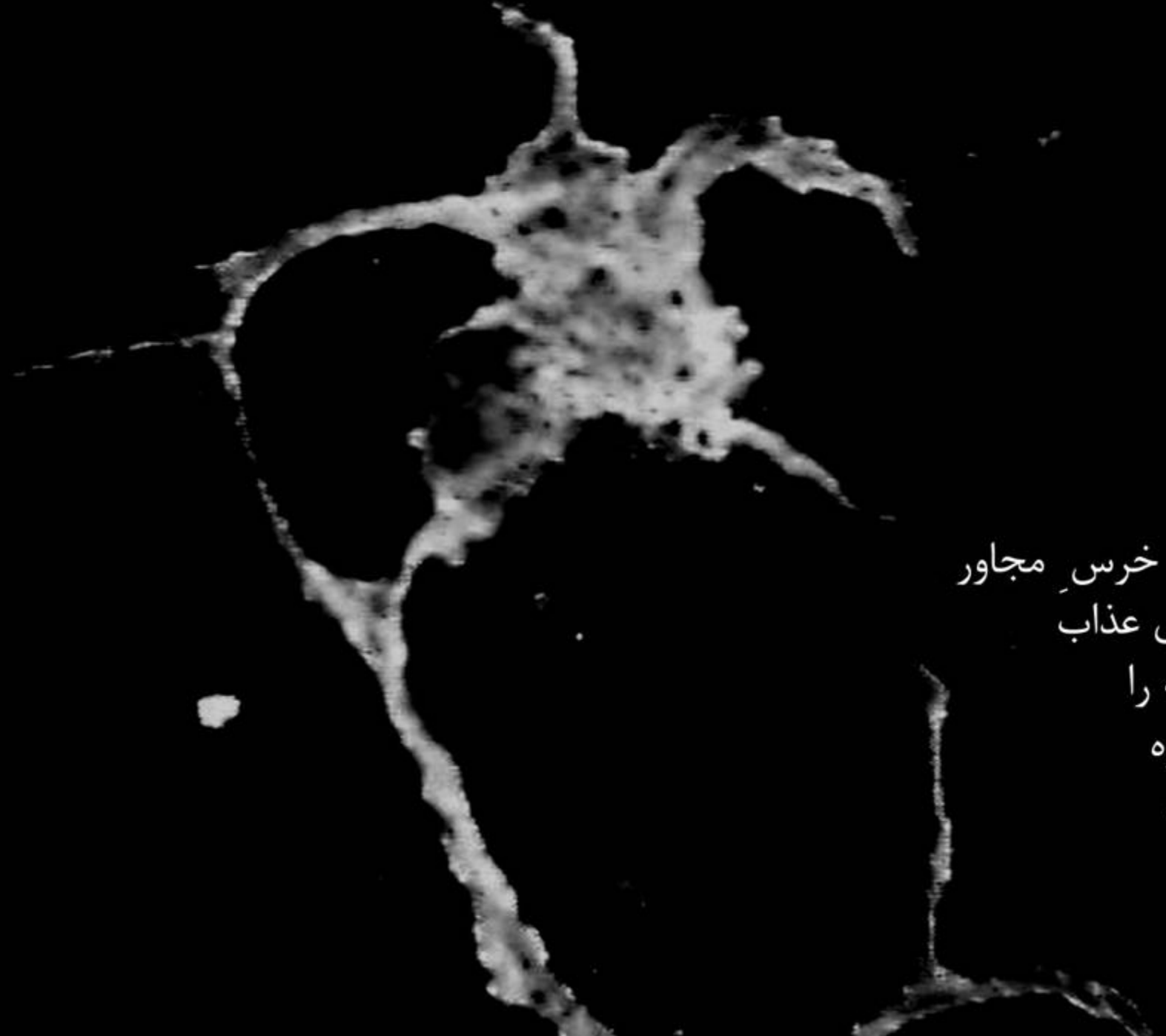
چشمه رود
 بستگانش را می جورد
 به برگه های جو



که صبح
به انفجارِ طلای بام
درختزاران
جنگل ، جنگل از خواب می پرند
بالِ اسرافیل
سورکشان
قریحه ی مسیح
حظ معنا می شود
به صلیب



مرغزارِ معصوم
خرجِ باکرگی
و بکارتِ قدیسانِ دشت
نذرِ جبریل



او برگِ آب
قرینِ روحِ دو خرسِ مجاور
به جنگلی های عذاب
و بته های جقه را
به پایه های کوه
وزنه های گنبد


دشت

اذنِ رویدن

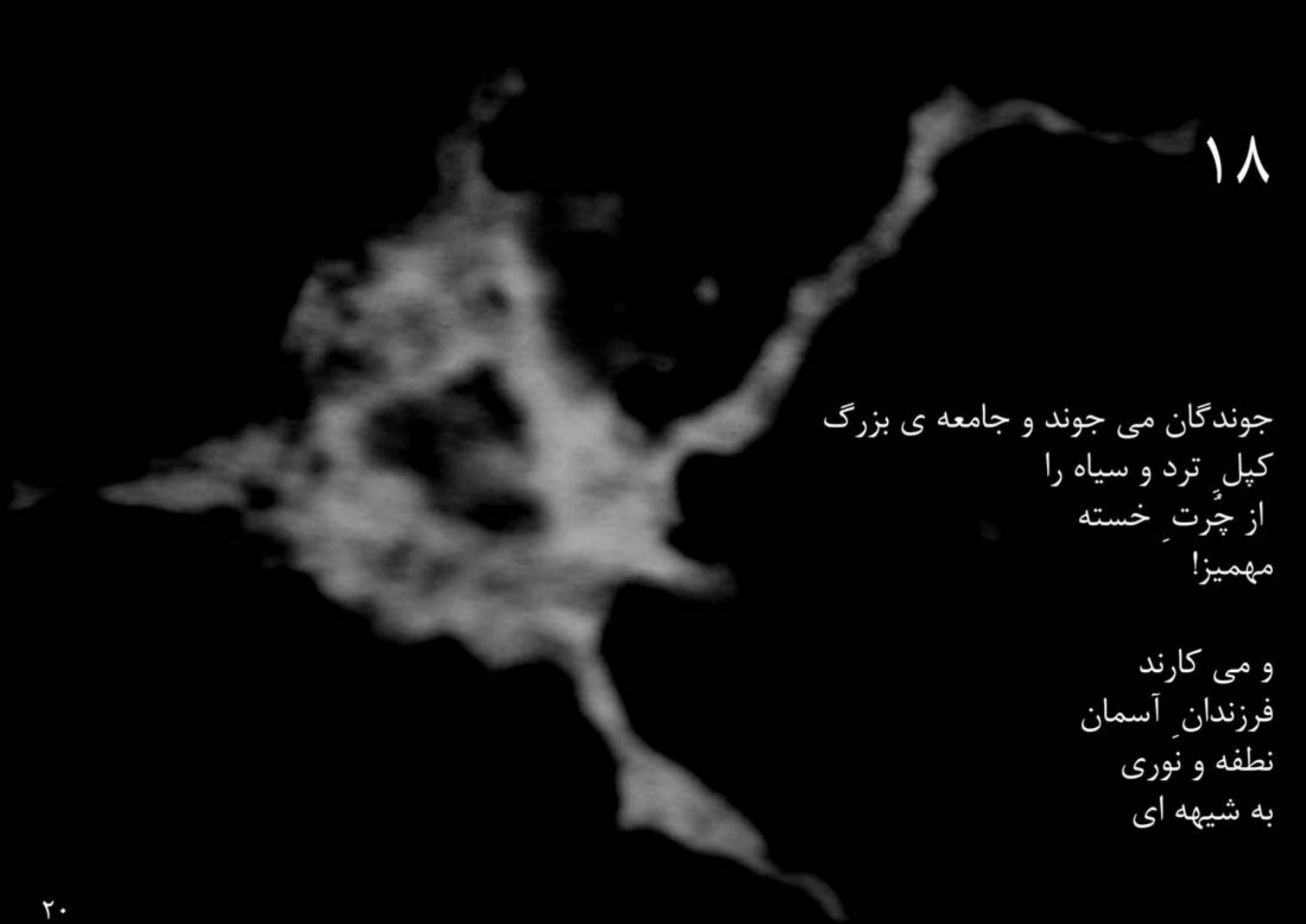
به انحلالِ دریا

صخرگان
حیرت و دریا را
صفحه به صفحه به زعم دل نشسته اند
تا چشمه رود
خاطره ی مادر را
بازیابد

به معده، کوه
تاب یاد سنگین
نمی کشد به هضمه دان



کوه
فریادی نوستالژیک
سر می کشد از بایگانی یاد را
پرتاب می کند
دفترچه ها را
دشت ، سنگین
به بر می گیرد
تیرگی را
کشیده به سر

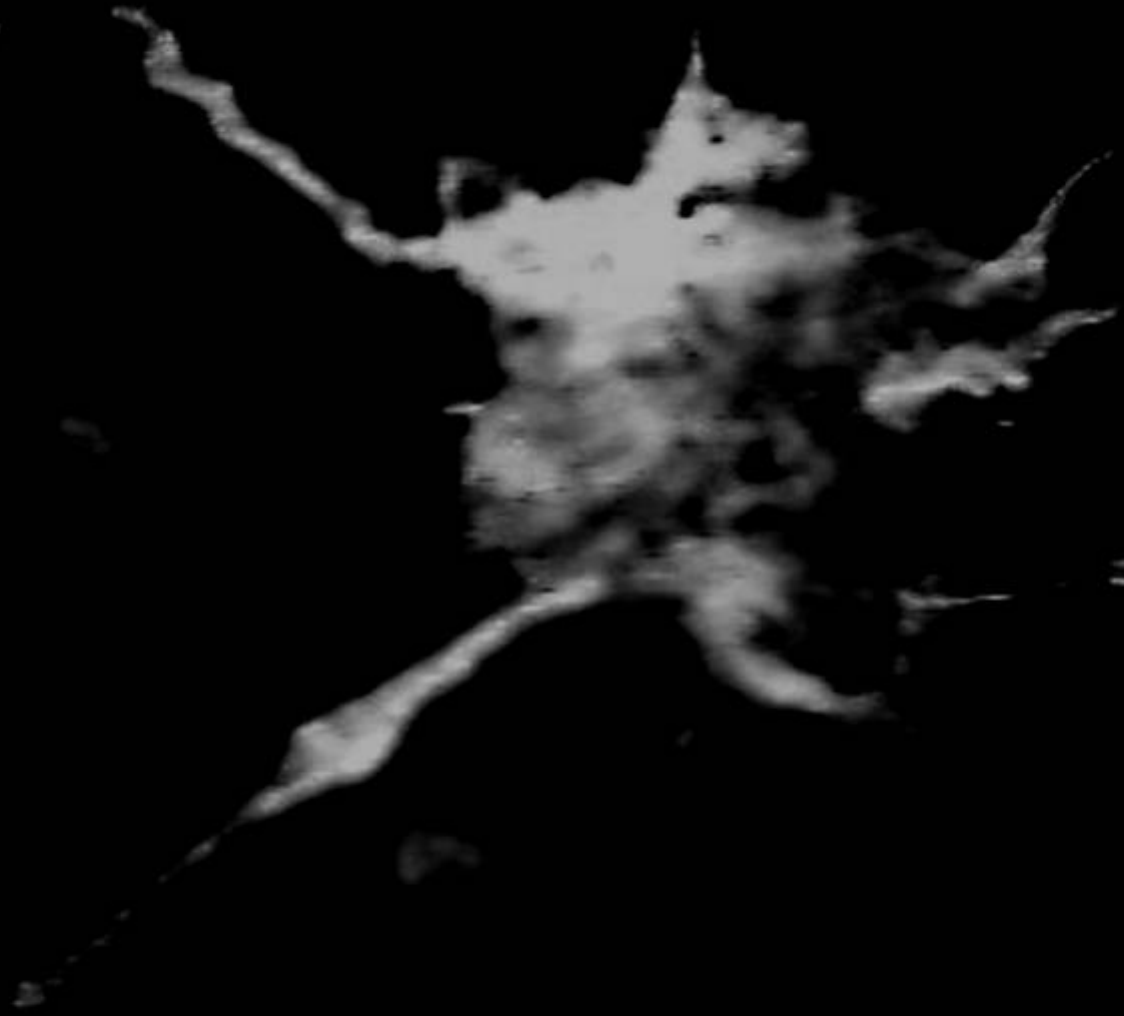


جوندگان می جوند و جامعه ی بزرگ
کپلِ ترد و سیاه را
از چرتِ خسته
مهمیز!

و می کارند
فرزندانِ آسمان
نطفه و نوری
به شیهه ای



کوه نقب می زند
گسل ها را به خستگی
پا می کند به این پا
و کوهپایه
یادها را
تکرار



روحِ دو خرس
 به قرینگی
 زمان را
 رد می کشند
 به شهوتِ مادر
 باکرگان را
 تسلیم - پوشِ جنگل

(U.L) مازیار فلاح پور
 ۲۰۰۸/۵/۲۴



مازیار فلاح پور

U.L

UL voosha@yahoo.com